

قسمت پانزدهم

# تفکیک امامت از اسلام

حجة الاسلام والمسلمین محمدی ری شهری

درفستهای گذشته از بحث «جابگاه رهبری در اسلام» آیهات شد که یکی از اصول و ارکان اجتناب ناپذیر اسلام، امامت و رهبری است. این فصل درباره نرازدی چگونه جداسازی این رکن اصل از اسلام عزیز است.

## تفکیک امامت از اسلام

فاجعه تفکیک امامت، خطرناکترین و تلخ ترین و غم انگیزترین حادثه در تاریخ اسلام است، این فاجعه اسلام را از درون تهی کرد و مسلمین را به خاک سباهی نشانده که پس از گذشت بیش از سیزده قرن هنوز قدرت بر خاستن ندارند و این نکته، اصلی ترین مسأله در وصیتنامه سیاسی الهی رهبر کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی رضوان الله تعالی علیه در ریشه یابی علل انحطاط جوامع اسلامی است، اساساً وصیتنامه امام با بیان این فاجعه آغاز می شود، اشاره به اینکه تا مسلمین جهان خطر تفکیک رهبری از اسلام را، که پیغمبر گرامی اسلام آنرا پیش بینی کرده بود درست درک نکنند و این درد کهنه که ریشه همه دردهای

جهان انسانیت است را درمان ننمایند، امکان ندارد که هویت اسلامی خود را باز یابند.

در حقیقت مهمترین نکته در وصیتنامه سیاسی الهی امام تکرار همان وصیتنامه تاریخی پیامبر اسلام است که فرمود:

«أنتی تارک فیکم التفلین کتاب الله وعترتس اهل بیتی فإتھما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض».

من در میان شما دو نعل را می گذارم و منی روم: یکی کتاب خدا و دیگر عترت خود اهل بستم را که آنها هرگز از هم جدا نشوند تا در حوض بر من وارد شوند.

پیغمبر گرامی در این حدیث متواتر و قطعی نزد جمیع مسلمین تأکید می کنند که امامت و رهبری از قرآن و اسلام هرگز قابل تفکیک نیست، امام در تبیین این نکته چنین می فرماید:

شاید جمله «لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» اشاره باشد بر اینکه بعد از وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هر چه بر یکی از این دو گذشته است، بر دیگری گذشته است و مهجوریت هر یک، مهجوریت دیگری است تا آنگاه که این دو مهجور بر رسول خدا در حوض وارد شوند. و آیا این حوض بمقام اتصال کثرت به وحدت است و اضمحلال فطرات در دریا است یا چیز دیگر که به غفل و عرفان بشرهای ندارد؟!؟

مسأله این است که قرآن و عترت، اسلام و امامت، دین و سیاست در واقع چنان به هم آمیخته اند که افتراق و تفکیک و جداسازی آنها ممکن نیست، اگر قرآن از عترت جدا شد مفهوم واقعی خود را از دست می دهد. و اگر اسلام از امامت جدا شد، گویا از خود جدا شده، و بالأخره دین منهای سیاست، دین منهای دین است.

## بزرگترین توطئه ها علیه اسلام!

تحقیقاً بزرگترین توطئه ای که در تاریخ اسلام علیه اسلام و مسلمین بلکه علیه بشریت تحقق یافت، جداسازی رهبری الهی از اسلام و قرآن بود:

خود خواهان و طاغوتیان، قرآن کریم را وسیله ای کردند برای حکومت های ضدقرآنی و مفسران حقیقی قرآن و آشنایان به حقایق را که سراسر قرآن را از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

وسلم دریافت کرده بودند و ندای «إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ» در گوششان بود، با بهانه‌های مختلف و توطئه‌های از پیش نهیه شده، آنان را عقب زده و با قرآن در حقیقت قرآن را که برای بشریت تا ورود به حوض بزرگترین دستورزندگانی مادی و معنوی بود و هست از صحنه خارج کردند و بر حکومت عدل الهی که یکی از آرمانهای این کتاب مقدس بوده و هست خط بطلان کشیدند و انحراف از دین خدا و کتاب و سنت را پایه‌گذاری کردند تا کار بجایی رسید که قلم از شرح آن شرمسار است...

با این توطئه پیچیده و خطرناک بدون این که مسلمین بفهمند، اسلام از درون تهی شد، و نماز و روزه و حج، و حتی جهاد در راه خدا، بی خاصیت گردید و در یک جمله کلیه قوانین قرآن و اسلام که برنامه تکامل انسان است عقیم ماند.

با این توطئه حساب شده بدون اینکه دست به ترکیب ظاهری اسلام بخورد و موجب دردسر و مزاحمت برای کسانی که می‌خواستند به مسلمین حکومت کنند شود، روح از اسلام گرفته شد و کالبد بی رمقش بهترین وسیله برای توجیه و ادامه حکومت طاغوتی‌ها شد که در لباس توحید زمام امت اسلام را به دست گرفتند و به گفته امام راحل:

کار به جایی رسید که نقش قرآن به دست حکومت‌های جانور و آغوندهای خبیث‌تر از طاغوتیان وسیله‌ای برای اقامه جور و فساد و توجیه ستمگران و معاندان حق تعالی شد.

قرنها است که در جوامع اسلامی، امامت امام حق و عدل از پیکر اسلام جدا شده ولی به برکت انقلاب اسلامی ایران، امروز مسلمین بیدار جهان خوب می‌فهمند این جدایی عامل همه مفاصل اجتماعی و ریشه انحطاط آنها است، آنچه در این مقطع حساس از تاریخ اسلام فوق العاده با اهمیت است ریشه‌یابی این افتراق و جدایی است، که چگونه اصل امامت و رهبری از اسلام جدا شد و چه کس و یا چه کسانی دین را از سیاست و قرآن را از عزت و اسلام را از امامت جدا کردند؟

### چگونه دین از سیاست جدا شد!

پاسخ این سؤال را باید در نوشتارهای قرون اولیه اسلام و در لابلای کتب تاریخ و حدیث و تفسیر پیدا کرد، بررسی دقیق این متون به روشنی اثبات می‌نماید که جدایی دین از سیاست که به قیمت هدم دین و مهجوریت قرآن تمام شد با ابزار دین تحقق یافت و سیاستمداران حرفه‌ای حاکم بر جهان اسلام یا تیشه‌ای که به نام اسلام ساختند،

ریشه اسلام حقیقی را زدند و هواداران واقعی آنرا نابود کردند، در این زمینه متولیان رسمی مذهب و آخوندهای درباری بزرگترین خدمت را به طاغوتیان حاکم بر جهان اسلام کردند هیچ کس جز این مقدس مآبان و روحانی نمایان نمی‌توانست مردم را متقاعد کند که سیاست از اسلام جدا است و آنها به حکم قرآن و فرمان پیامبر اسلام موظفند از هر جنایتکاری که زمام جامعه اسلامی به دست گیرد اطاعت کنند.

امام چهارم زین العابدین علیه السلام در نامه‌ای خطاب به یکی از آخوندهای درباری معاصر خود به نام محمد بن مسلم زهری چنین می‌نویسد:

«قلم یبلغ أخصّ وزراءهم ولا أفوی اعوانهم إلا دون ما بلغت من اصلاح فسادهم واختلاف الخاصة والعامة بهم، فما أقل ما أعطوك في قدر ما أخذوا منك»<sup>۱</sup>.

خصوصی‌ترین وزیر و نیرومندترین معاون آنها - حکام جور نمی‌توانند مانند توجاهت صلاح برفسادهای آنان پیوشد و خواص و عوام را به آنها جذب کند، اقا چقدر کم است آنچه به تو داده‌اند، در برابر آنچه از تو گرفته‌اند؟!<sup>۲</sup>

هنگامی که این قسمت از بحث از سیمای جمهوری اسلامی پخش شد برخی از برادران اهل سنت نامه‌ای به من نوشت و به جای این که به سیره قرآن کریم، استدلال را با استدلال پاسخ گوید به سخنان ناروایی تمسک جسته بود، من از همه خوانندگان این مطبوعه اهل هر مذهب از مذاهب اسلامی هستند تقاضا دارم تعصب را کنار بگذارند و با نگاه خشک تحقیق، این مطالب را متصفانه مورد بررسی قرار دهند ببینند به نتیجه‌ای جز آنچه من رسیده‌ام می‌رسند؟ ملاحظه کنند آیا جدایی دین از سیاست ریشه سیاسی دارد یا ریشه دینی؟ و آیا سیاستمداران حاکم بر جهان اسلام جز با ابزار دین و به نام اسلام توانسته‌اند و یا می‌توانند مسلمین را در غفلت نگه دارند و از حکومت اسلام در جوامع اسلامی پیشگیری نمایند؟ و آیا جز با بازگرداندن سیاست به دین و رهبری اسلام شناس عادل، و تشکیل حکومت صالحان، راهی برای زنده کردن ارزشهای اسلامی در همه ابعاد مادی و معنوی وجود دارد؟

اکنون بدون هیچ پیش فرض به عنوان یک پژوهشگر جلد سوم از صحیح مسلم<sup>۳</sup> را با هم باز می‌کنیم، بخشی از این جلد، عنوانش «کتاب الامارة» است یعنی کتاب زمامداری، تشریح ابواب این کتاب استنباطات و برداشت‌های مؤلف از احادیث مطرح شده در آن باب است در صفحه ۱۴۷۵. بابتی منعقد شده تحت این عنوان:

«باب الأمر بالقبض عند ظلم الولاة واستنارهم»

باب فرمان به صبر و شکیبایی به هنگام ستم والیان و

خودخواهی های آنان.

در این باب با سه سند حدیثی به پیامبر اسلام نسبت داده شده که متن آن این است:

«إِنَّكُمْ سَنَلْفُونَ بَعْدِي أُتْرَةً، فَاصْبِرُوا حَتَّى نَلْفُوْنَ عَلِيَّ الْحَوْضِ».

پس از من خواهید دید که حاکمان خودخواه حقوق و امکانات جامعه را به خود اختصاص خواهند داد، شما باید صبر کنید تا در قیامت بر حوض مرا ببینید.

با اندکی تأمل و مقایسه این سخن با حدیث متواتر ثقلین که رهبری امام حق و عدل را تا قیامت از قرآن و اسلام تفکیک ناپذیر می داند، به سادگی می توان نتیجه گیری کرد که این سخن ماهرانه در مقابل آن حدیث، جعل شده تا مردم مسلمان به حکم اسلام موظف باشند برای همیشه در برابر بی عدالتیهای زمامداران صبر و سکوت پیشه کنند!

عنوان باب دوازدهم از کتاب امارت این است:

«باب ۱۲ فی طاعة الأُمراء وإن منعوا الحقوق».

باب دوازدهم در باره اطاعت از امراء است هر چند حقوق مردم را پایمال کنند!

در این باب روایت شده که شخصی به نام سلمه بن بزرید از رسول خدا پرسید: اگر زمامدارانی بر ما حکومت کنند که حتی خود را از ما طلب نمایند ولی از دادن حقوق ما امتناع ورزند وظیفه ما چیست؟ پیامبر با شنیدن این سخن روی از او گرداند!

سلمه دوباره سؤال خود را تکرار کرد، ولی باز پیامبر از او روی گرداند! باز دوباره یا سه باره سؤال خود را تکرار کرد، این بار یکی از حاضرین به نام اشعث بن قیس او را عقب کشید و به او گفت:

«اسمعوا وأطيعوا، فإنما عليهم ما حثلوا وعليكم ما حثلتم!».

حرف آنها بشنوید و از آنها اطاعت کنید که آنها مسئول کارهای خویش و شما مسئول کار خود هستید!

و در روایتی، پس از این که اشعث، آن مرد را عقب کشید، پیامبر اسلام فرمود «حرف آنها را بشنوید و از آنها اطاعت کنید که آنها مسئول کار خویش و شما مسئول کار خود هستید»!

همان طور که ملاحظه می شود این حدیث مجعول دو مطلب را به مردم القاء می کند:

۱- پاسخ دادن به مسایل سیاسی در شأن پیامبر خدا نیست!، از پیامبر باید مسایل شرعی مانند مسأله نماز و روزه و امثال آن را پرسید، بدین جهت با اینکه سائل چندبار سؤال خود را تکرار می کند، پیامبر یا اعراض و روی گرداندن از او کراهت خود را از مطرح این گونه مسایل اظهار می نماید.

۲- پیامبر اسلام تصریح و یا تأیید نموده که نهی از منکر و مبارزه با فساد و ظلم زمامداران جامعه اسلامی جایز نیست! و در حقیقت شأن نزول امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با ظالم و فاسد غیر از طبقه حاکم بر جامعه است! و لذا پایمال شدن حقوق مردم توسط امراء نباید موجب مخالفت آنها یا زمامداران خود شود بلکه آنها موظف به اطاعت و حرف شنوی از همین افراد فاسد هستند یا این استدلال که «آنها مسئول کارهای خویش اند و شما مسئول کارهای خود!!» و از اینجا معلوم می شود که مثل معروف «او را در قیامت تو نمی گذارند و تو را در قیامت او» از کجا سر در می آورد.

عنوان باب سیزدهم از کتاب امارت صحیح مسلم این است:

«باب وجوب ملازمة جماعة المسلمين عند ظهور الفتن و فی كل حال و تحريم الخروج عن الطاعة...».

باب سیزدهم در باره وجوب ملازمت جماعت مسلمانان به هنگام پدید آمدن فتنه ها و در هر حال و تحريم نافرمانی و جدا شدن از جماعت.

در این باب از حدیقه روایت شده که می گوید: به پیامبر خدا گفتم ما در شرایط سیاسی و اجتماعی یدی بودیم و خداوند شرایط خوبی را پیش آورد آیا ممکن است وضعیت گذشته تکرار شود؟

فرمود: آری.

گفتم: پس از آن مردم شرایط مساعدی را خواهند دید؟

فرمود: آری.

گفتم: ممکن است مجدداً شرایط محض شود؟

فرمود: آری.

گفتم: چگونه؟

فرمود: پس از من امامانی زمام امور مردم مسلمان را به دست می گیرند که در جهت رهنمودهای من حرکت نمی کنند و به سنت من عمل نمی نمایند و در میان آنها مردانی قیام می کنند که دلهای آنان دل شیاطین است در کالبد انسان!

گفتم: وظیفه من در آن هنگام چیست؟

فرمود:

«تسمع للأمر وإن ضرب ظهرك وأخذ مالك فاسمع وأطع».

وظیفه تو این است که گوش به فرمان امیر دهی، اگر چه بر پشتت شلاق زد و اموالت را گرفت حرف او را بشنو و از او اطاعت کن.

ادامه دارد

۱- بحار الانوار- جلد ۷۸ ص ۱۳۳.

۲- تألیف محمد بن مسلم نیشابوری متوفای ۲۶۱ هجری قمری.